

تحلیل و بررسی برخی دیدگاه‌های اقتصادی ابن خلدون و مقایسه آن با آرای نهادگرایان نوین (نورث)

مرتضی دهقان نژاد* علی اکبر کجیاب**

چکیده

یکی از مهمترین نظریه پردازان عالم اسلام که به جنبه‌های گوناگون جوامع بشری، از جمله اقتصاد پرداخته، عبدالرحمن بن خلدون (۸۰۸-۷۳۲ ه.ق) است. او را در روزگار ما بیشتر به عنوان پایه‌گذار علم جامعه‌شناسی می‌شناسند، زیرا او در اثر ماندنی خود «مقدمه» به تجزیه و تحلیل احوالات جوامع و حکومت‌های روزگار خود می‌پردازد، ولی آن جنبه از نظریات ابن خلدون که در باره آن کمتر بحث شده است، نگاه او به اقتصاد و اقتصاد سیاسی است. او معتقد است که قوانین اقتصادی نیز مانند دیگر سنت‌های حاکم بر جامعه، ثابت و لایتغیر هستند، مگر آنکه آنها را بشناسیم و از آنها به سود خود و جامعه استفاده کنیم. نگاه انتقادی ابن خلدون به نهادهای مختلف اجتماعی، از جمله نهادهای اقتصادی به گونه‌ای خواننده علاقه مند را درگیر مباحث اقتصادی می‌کند که گویی او دغدغه‌ای بجز این گونه مسایل نداشته است.

ابن خلدون بر این باور بود که مردم هنگام ظهور پیامبر عمران بدوی و یا تمدن اولیه داشتند و هم و غم آنها تهیه غذا و لباس بود. در دوران بعدی به عمران حضری یا تمدن شهر نشینی دست یافتند که عنصر تجارت در سطح کلان به آن اضافه و ارتباطات اجتماعی بیشتر شد و این در حالی است که صاحب منصبات جامعه اسلامی، با غرق شدن در رفاه و تجمل، از روند انحطاط غفلت نمودند تا اینکه این تمدن که از درون پوسیده شده بود، به دست مغولان فرو ریخت و بخش اعظم این فرو پاشی به دلیل عدم توجه به مسائل اقتصادی جامعه اسلامی است که ابن خلدون به طور مفصل به تجزیه و تحلیل آن پرداخته است، در واقع، ابن خلدون با مورد مطالعه قرار دادن نهادهای موجود در جامعه اسلامی و نقد آنان، موجب ارائه نظریات ارزشمندی در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گردیده است که شباهت زیادی با نظریات ارائه شده توسط اقتصاد دانان نهادگرا، همچون «داگلاس، سی، نورث» دارد؛ به گونه‌ای که با توجه به فاصله چند صد ساله می‌توان آنان را با یکدیگر مقایسه کرده، نتیجه گرفت که قوانین اقتصادی جهان شمول، و ثابت هستند و صرفاً با شناخت این قوانین قادریم از آنها به سود جوامع انسانی استفاده کنیم. به همین دلیل نیز مکتب نهادگرایان نوین اقتصاد را چیزی جز تاریخ نهادهای اقتصادی نمی‌دانند و این تقریباً همان کاری است که ابن خلدون در مقدمه به آن می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی

اقتصاد، نظریه ارزش کار، عمران، دولت، مالکیت

* استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان m.dehghan@ltr.ui.ac.ir

** استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان kajbaf@ltr.ui.ac.ir

مدخل

بسیاری از صاحب نظران، آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳) را به عنوان پدر علم اقتصاد معرفی می‌کنند، در حالی که نظرات اقتصادی ابن خلدون در این حوزه بسیار پیشتر از او مطرح شده است و بنا به نظر بسیاری از محققان برخی از نظریات او با جدیدترین نظریات اقتصادی در دوره جدید همخوانی دارد. مهمترین اثر او «**کتاب العبر**» است که مقدمه آن را باید یکی از شاهکارهای تاریخی و فلسفی عالم اسلام دانست. این شخصیت بزرگ در سال ۸۰۸ در قاهره درگذشت. دیدگاه‌های او بجز در بخش فلسفه تاریخ که به چگونگی زوال حکومتها می‌پردازد، در زمینه فعالیت‌های اقتصادی نیز با توجه به عملکرد مختلف دولت‌ها و نتایجی که حاصل شده، به نقش دولت می‌پردازد که با نظرات اقتصادی اقتصادگرایان کلاسیک قابل مقایسه است؛ چنانکه استفانو کولوزیو در «**مجله عالم اسلامی**» فرانسه به سال ۱۹۱۴ ابن خلدون را مطرح کننده نظریه‌های عدالت اجتماعی و اقتصاد سیاسی می‌داند؛ مطلبی که پنج قرن پیش از کونسیدران و مارکس و باکونین مطرح شده است. همچنین او را از جمله کسانی می‌داند که برای نخستین بار به نقش کار و مالکیت و مزد پرداخته است (۲/ ص ۳۵)، ولی از همه مهمتر به نظر نگارنده، مکتب نهادگرایان که همانند ابن خلدون تلاش می‌کند به زبان تاریخ به تحلیل قضایای تاریخی بپردازد، بیشترین شباهت را به آرای ابن خلدون دارد، زیرا این گروه از اقتصاد دانان نیز معتقدند یکی از وظایف تاریخ اقتصادی، توضیح ساختار و عملکرد اقتصادها در گذر زمان است و منظور از واژه «عملکرد»، موضوعات اصلی مورد توجه اقتصاد دانان است، از قبیل مقدار تولید کالا، توزیع هزینه‌ها و منافع، و یا ثبات تولید، و هنگام توضیح عملکرد، تاکید بیشتر بر تولید کل، تولید سرانه، و توزیع درآمد در جامعه است، و ساختار نیز آن خصایص جامعه است که عوامل تعیین کننده اصلی عملکرد هستند، که بعضاً عبارتند از: نهادهای سیاسی و اقتصادی، فن‌آوری، ویژگیهای جمعیتی، و مرام سیاسی و عقیدتی حاکم بر جامعه. (۱۴/ ص ۱۳) و نهادهای مجموعه‌ای از قوانین، روشهای اطاعت و هنجارهای رفتاری معنوی و اخلاقی تدوین شده هستند که در

راستای پیشینه سازی ثروت و یا مطلوبیت آمران (فرمانروایان) به محدود سازی رفتار افراد می‌پردازند (۱۴/ ص ۲۲۹). اینها مقولاتی است که ابن خلدون نیز در **مقدمه** با استفاده از تاریخ به بیان آنها می‌پردازد، ولی به هر حال ابن خلدون مسلمانی پایبند به آموزه‌های دینی است و مهمترین عامل تغییرات اجتماعی را تحت تاثیر نظریه اخلاق شرعی - عرفانی کسانی مانند غزالی، قدرت قوای معنوی و اخلاقی و جسمانی مردم جامعه دانسته، هدف از تعاون و همکاری بین افراد را برآوردن نیازها می‌داند، زیرا معتقد است، فرد به تنهایی قادر نیست نیازهای معیشتی خود را بر طرف کند و ارضای این نیازها مستلزم همکاری متقابل افراد با یکدیگر است (شکل‌گیری ساختار) و این امر موجب می‌گردد که در زمینه اقتصاد، هزینه‌های تولید کاهش پیدا کند، او انسان و رفتارهای اقتصادی او را مهمترین عامل تولید می‌داند و از همه مهمتر، او را باید طراح اصلی نظریه نهادگرایی دانست که بعدها در قرن بیستم به نظریه نهادگرایان نوین شهرت یافت، زیرا آنان نیز معتقد بودند که نهادها در طول تاریخ به وجود می‌آیند تا هزینه‌های معاملاتی و هزینه‌های تبدیل را کاهش دهند و امکان سود آوری فعالیت‌های اقتصادی را تضمین کنند. مطالعه این روند؛ یعنی شناخت، تحول تدریجی نهادهاست که آن را می‌توان «تاریخ بشر» نامید. آنان نیز مانند ابن خلدون معتقد بودند که با مطالعه تاریخ می‌توانیم خط اتصال حال و آینده را دریابیم، زیرا نهادها ایجاد کننده ساختارهای اساسی هستند و انسانها به کمک این چارچوبهای نهادی (ساختار) در طول تاریخ نظم آفریده‌اند، چون مهمترین ویژگی نهادها قدرت ماندگاری آنان است. و مطالعه تاریخ یعنی مطالعه نهادها (از کوچکترین رفتار مانند سلام کردن تا نهاد حکومت). ابن خلدون نیز مطالعه تاریخ را از صورت روایت ساده به صورت یک علم (نه از جنس علوم تجربی که جزیی نگر هستند) مطرح کرد که می‌توانست با کشف قوانین آن به رمز و راز ماندگاری و یا ویرانی یک تمدن پی برد. به هر حال، این شخصیت با طرح مقولات تاریخی با نگاهی نو، به تجزیه و تحلیل نهادها می‌پردازد و در عوض، نورث با بررسی اوضاع و احوال

نهادها، بویژه نهادهای اقتصادی به شکل بندی تازه ای در تاریخ نایل می‌شود.

طرح مسأله

یکی از بزرگترین دغدغه‌های جوامع انسانی در طول تاریخ، پرسش از علل و عوامل، ظهور و سقوط دولتها و یا عقب ماندگی و بازماندن از پیشرفت است؛ مسأله‌ای که عموماً وقتی مورد توجه قرار می‌گیرد که جامعه با مشکلات جدی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی روبه‌رو می‌شود. نگاه ابن‌خلدون نیز در کتاب **مقدمه** به دنبال یافتن علل واقعی رخدادهای سیاسی (سقوط مرکز خلافت به دست مغولان) و اقتصادی در عرصه اجتماع است و گاهی در این زمینه تا آنجا پیش می‌رود که شهر و همه عوامل موجود در آن را به چالش جدی می‌کشد. برای این مرد فرزانه سقوط بغداد به این راحتی قابل توجیه نیست، لذا از خود می‌پرسد: آیا اگر بغداد شهر داستانهای هزار و یکشب نبود، باز هم سقوط می‌کرد؟ آیا اگر شهر بغداد و ساکنان آن به رفاه و تجمل و عیش و عشرت روی نمی‌آوردند، باز هم خلیفه مسلمین چنین سرنوشت شومی داشت؟ ولی در همان حال، او حادثه بغداد را به صورت روند و سرنوشتی می‌داند که همه دولتهایی که دچار غفلت شوند، به آن گرفتار می‌گردند. لذا برای آیندگان کتابی می‌نویسد و کارهایی را که نباید کرد، به صورت جدی مورد بحث قرار می‌دهد، که از جمله بها قابل شدن برای نهادهای اقتصادی است، که این ممکن نیست مگر خواندن تاریخ و درس گرفتن از آن.

بررسی دیدگاه‌های اقتصادی او می‌تواند ما را با عمق شناخت او نسبت به مقولات اصلی و بنیادی جامعه آشنا کند، بویژه که طرز نگاه و بررسی او بسیار شبیه اقتصادگرایان نهادگراست که معتقدند با مطالعه تاریخ می‌توانیم خط اتصال حال و آینده را دریابیم. به نظر آنان، گذشته، انتخابهای امروز و فردای ما را شکل می‌دهد، لذا مطالعه تاریخ قادر است فهم جدیدی از مسایل را به ما ارائه دهد (۱۳/ ص ۲۰): تغییرات نهادی مسیر تحول جوامع بشری را در طول تاریخ، مشخص می‌کنند و بنابراین، کلید فهم تغییرات تاریخی محسوب می‌شوند

(۱۳/ ص ۱۹). به نظر نهادگرایان، تاریخ تا حد زیادی سرگذشت تحول تدریجی نهادهاست که در این ماجرا عملکرد تاریخی فقط بخشی از این قضیه است. این نظریه به زعم نهادگرایان می‌تواند در روند پژوهش بسیاری از اتفاقات و رفتارها، مانند وجود زد و بندهای گروهی و خانوادگی و قبیله‌ای را در جامعه تبیین کند (۱۳/ ص ۱۸۵). طرفه آنکه نورث با ارایه چنین نظرانی موفق شد که در سال ۱۹۹۳ برنده جایزه نوبل در رشته اقتصاد شود. حال پرسش این است که به ابن‌خلدون که حدود ششصد سال قبل به بهترین نحوی تأثیر نهادها را در کتاب خود مطرح می‌کند چه جایزه‌ای باید داد؟ سبک نگارش **مقدمه** با نگارش تاریخ در روزگار ابن‌خلدون متفاوت است. به همین دلیل نیز او در تألیف **مقدمه** می‌نویسد «برنامه تحقیقی بدیع در پیش گرفتن، و شیوه جدیدی برای نگارش تاریخ به کار بردم. راهی که در پیش گرفتم موجب شگفتی خواننده می‌شود و رویه و نظام تحقیقی من خاص من است.» (۲/ ص ۷).

نقش اقتصادی دولت، از نظر ابن‌خلدون

ابن‌خلدون بحث خود را با این فرض آغاز می‌کند که وجود سازمان اجتماعی یک ضرورت است، زیرا انسان موجودی مدنی‌الطبع است. ولی برای حفظ حیات جامعه لازم است که تمایلات حیوانی انسانها تحدید شده، روابط آنها نظم پیدا کند و جامعه وقتی می‌تواند این نظم را به وجود آورد که همه افراد تحت حاکمیت قویترین و تواناترین فرد در میان خود درآیند تا او بتواند آنها را کنترل کرده، نظم لازم برای زندگی را به وجود آورد. این فرد آنها را به اطاعت از فرامین خود مجبور می‌کند و با این کار حاکم آنان شده، پادشاهی (سلطان یا ملک) و دولت را تأسیس می‌کند (۹/ ص ۳۹۶). او اعتقاد دارد که پادشاهی خاصیت طبیعی انسان بوده، برای بشر مطلقاً دارای ضرورت است (همان) و شاید به همین دلیل، ویل دورانت، مورخ معاصر نیز معتقد است که اشراف عامل اصلی انتقال نوآوریهای کشاورزی و صنعتی به مناطق مختلف اروپا بودند. آنان مدیران اصلی جامعه محسوب شده، زمینه ساز نوسازی نهادهای اقتصادی گردیدند، زیرا «... در هر سیستم اقتصادی اشخاصی که توانایی اداره

این ساختمانها را باید در ردیف کالاهای ناخالصی مانند پارکها و پلها طبقه بندی کرد، زیرا سود و بهره‌ای که هر شخص می‌تواند از این امکان ببرد، نسبت به هزینه‌ای که برای ساختن این‌گونه اماکن صرف می‌شود، قابل قیاس نیست و هیچ شخصی به تنهایی نمی‌تواند اقدام به ساخت چنین تأسیساتی بنماید؛ چنانکه ساختن مساجد جامع و یا زیارتگاهها و حتی کاروانسراها، که جنبه عمومی دارد، از عهده یک فرد بیرون بوده است.

از جمله وظایف دیگر دولت، نظارت بر انجام صحیح معاملات است و لذا وظیفه دولت است که به تأسیس دستگاهی «محتسبی» اقدام کند که به مجازات متخلفان و تعزیر و تأدیب آنان بپردازد. «... آنگاه محتسب به منظور انجام دادن این امر، همراهان و یارانی برای خود بر می‌گزیند و در باره منکرات و اعمال خلاف به جستجو می‌پردازد و مرتکبان را فراخور عمل آنان تعزیر و تأدیب می‌کند و مردم را به حفظ مصالح عمومی شهر و می‌دارد، از قبیل منع کردن آنان از تنگ کردن کوچه‌ها و معابر و...» (همان، ص ۴۳۳).

همچنین دولت باید بر «... آنچه متعلق به زر اندوزی و تدلیس در امور معیشت مردم و جز آن روی می‌دهد» نظارت داشته باشد (همان، ۴۳۳). همچنین نظارت بر پیمانانها؛ و اوزان و همچنین مسامحه کاران در پرداخت دیون و مانند آنها، رسیدگی به وضع خوردنیها و آشامیدنیها، و سنجها و پیمانها و همچنین باید در سکه زدن و رایج ساختن پولهای رایج و مسکوکات نظر داشته باشد تا مبادا درهم و دینار ناسره و قلب در میان مردم رواج یابد (همان، صص، ۴۵۰، ۴۹۹، ۴۳۳)؛ نورت به عنوان اقتصاد دان نهادگرا معتقد است که مرحله ایجاد بازارهای سرمایه و توسعه بنگاههای صنعتی با سرمایه ثابت زیاد، مستلزم نوعی نظم سیاسی قهار است، زیرا همچنان که اشکال پیچیده تر و غیر شخصی مبادله متحول می‌شوند، پیوندهای فردی، محدودیتهای اختیاری و طرد {فرد خاکی} دیگر مؤثر نخواهد بود، و جان کلام اینجاست که «امنیت حقوق مالکیت، مستلزم سازمانهای سیاسی و قضایی است که بی‌طرفانه و به نحوی مؤثر، اجرای قراردادهای را بدون محدودیت مکانی و زمانی تضمین می‌کند (۱۳/ ص ۱۸۹) و همچنین کمک می‌کند «تا

مردم را دارند، مردمانی را اداره می‌کنند که توانایی اداره اشیاء را دارند...» (۱۵/ بخش دوم، ص ۴۲۰) و در کتاب **درسهایی از تاریخ خود می‌نویسد:** «کسانی که می‌توانند دیگران را زیر سلطه درآورند، تنها بر کسانی مسلط می‌شوند که می‌توانند بر اشیاء مسلط شوند، و کسانی که می‌توانند بر پول مسلط شوند، بر همه مسلط می‌شوند» (۱۶/ ص ۲۱۷): به هر حال، نمی‌توان نقش افراد را در مدیریت جامعه نادیده گرفت، و این همان است که ابن خلدون بخوبی به ضرورت آن آگاه است. شاید اوضاع و احوال به هم ریخته جهان اسلام ابن خلدون را نیز همانند هابز به این ذهنیت کشانده است که یگانه قانون برای انسان، قانون قویتر است. به نظر هابز، مبنای مالکیت فردی قانون، و در نتیجه دولت است (۱۱/ ص ۲۲۸)؛ امری که ابن خلدون نیز با آن مخالف نیست و به همین دلیل، ابن خلدون، دخالت پادشاه و یا دولت را در امور اقتصادی لازم دانسته، معتقد است که ساختن خانه‌های بزرگ و پر تجمل و فعالیتهای عمرانی پر هزینه، از انگیزه‌ها و تمایلات شهر نشینی است که پس از مرحله بادیه‌نشینی اتفاق می‌افتد که اغلب برای عموم افراد جامعه ساخته و پرداخته می‌شود و کاری نیست که از عهده بخش خصوصی بر آید، و این را از جمله وظایف پادشاه دانسته، می‌نویسد:

«...دیگر آنکه شهرها و پایتختها دارای هیاکل و ساختمانهای عظیم و عمارات با شکوه هستند و آنها را برای عموم بنیان می‌نهند، نه مخصوص افراد ویژه‌ای، و از این رو، بنیان نهادن چنین بناهای عظیمی ناچار باید با همدستی گروه‌های بزرگ و همکاری جمعیت‌های بسیاری صورت پذیرد و از امور ضروری مردم به شمار نمی‌رود که مورد نیاز همگان باشد تا آنها را از روی شوق و اضطرار بنا کنند، بلکه ناچار باید چنین جمعیت کثیری را به اکراه و اجبار، با تازیانه پادشاهی و زور و یا از راه تشویق به مزد به کار و دارند و پیداست که این همه مردهای بسیار را یک فرد عادی نمی‌تواند بپردازد، بلکه جز پادشاهان و دولتها کسی قادر به پرداخت آنها نمی‌باشد. پس برای ساختن قصبات و بنیان نهادن شهرهای بزرگ هیچ راهی نیست، جز اینکه به نیروی دولت و پادشاهی انجام یابد...» (۲/ ج ۲ ص ۶۷۴). شاید

کوهستانها و صحراهای اطراف مردمی باشند که پیوسته به آن جامعه کمک انسانی برسانند، آن وقت این امر موجب می‌گردد پس از سقوط دولت مزبور نیز شهر به حیات خود ادامه دهد، ولی اگر یک شهر نوپیدا دارای چنین شرایطی نباشد و از اطراف مرتب بر جمعیت آن افزوده نشود، در نتیجه با انقراض دودمان حاکم و از میان رفتن خاندان حاکم، دیری نخواهد گذشت که موجبات بقای آن از بین رفته و آن شهر در ورطه نابودی سقوط خواهد کرد (۲/ص ۶۷۵). در این جا ابن‌خلدون به نقش جمعیت در توسعه اقتصادی پرداخته، این نظریه را مطرح می‌کند که تنها در صورتی با وجود ناپایداری دولت‌ها یک شهر می‌تواند به حیات خود ادامه دهد که به لحاظ جمعیت به مرحله پایداری رسیده باشد، زیرا در تمامی نظرات مربوط به توسعه، یکی از مهمترین عوامل، وجود جمعیت بیشتر است که در کنار سرمایه و تکنولوژی موجبات توسعه را فراهم می‌کند. او می‌نویسد:

«از این رو که پایه‌گذاری و استوار ساختن شهرها در پرتو همکاری و همدستی گروه‌های عظیم کارگران ایجاد می‌شود و بنابراین، هر گاه دولتی بزرگ باشد و بر نواحی پهناور و کشورهای گوناگون فرمانروایی کند، کارگران را از سرزمین‌های مختلف به کار بر می‌انگیزد و همدستی آنان نیروی عظیمی را برای بنیان نهادن تشکیل می‌دهد و چه بسا که برای این گونه بناها بیشتر عملیات را به وسیله چرخ (ماشین) انجام می‌دهند که نیروها و قدرتها را در حمل بارهای سنگین بنا دو برابر می‌کند؛ به حدی که توانایی بشریت از آنها عاجز است، مانند جراثقال و دیگر چرخها..» (۲/ص ۶۷۸). ابن‌خلدون در ادامه شرح می‌دهد که مردم به دلیل اینکه نمی‌دانستند ساختمان‌های عظیم مانند ایوان کسری و اهرام مصر با استفاده از ابزار و بر اساس محاسبات دقیق ساخته شده‌اند، تصور می‌کردند که مردمی که این بناها را ساخته‌اند، از بدنهای بزرگی برخوردار بوده‌اند، در حالی که آنان به لحاظ جثه تفاوت چندانی با مردم دیگر نداشته‌اند و استفاده از عقل و تواناییهای عقلی موجب ایجاد چنین ساختمانهایی شده است. و از آنجا که ایجاد چنین آثار تمدنی نیاز به همکاری تعداد فراوانی انسان با امکانات مادی دارد. لذا از عهده یک دولت نیز ساخته نیست، لذا پادشاه نخستین

هزینه‌ها اندازه‌گیری و اجراء کشف اینکه چه کسی دارد تقلب می‌کند و سر چه کسی را کلاه می‌گذارد، کجا سواری مجانی گرفته می‌شود، اینکه چه کسی باید هزینه مجازات متخلفان را متقبل شود، موجب ناکارآمدی خود اجرایی در بسیاری از موقعیتها می‌شود.» (۱۳/ص ۸۹) دولت موظف است از این مسائل جلوگیری کند و توسعه اوزان و معیارهای مشخص که ابن‌خلدون بر آن تاکید می‌کند، همان است که نورث نیز بر تنظیم آن اصرار ورزیده، معتقد است وجود اوزان و معیارهای مشخص پولی و واحدهایی برای حسابداری، دفاتر اسناد رسمی و نمایندگیهای تجاری، همگی ابزارهایی هستند که معامله و تجارت با سرزمینهای دوردست را امکان پذیر می‌کنند (همان، ص ۱۸۹).

شهر، توسعه انسانی و تأثیر آن بر اقتصاد

ابن‌خلدون فرهنگ عمران را به دو دسته تقسیم می‌کند: عمران بدوی و عمران شهری. افراد جامعه در ابتدا کوشش می‌کنند نیازهای اولیه خود، مانند خوراک، و جان پناه را تامین کنند. در این حالت کشاورزی و دامپروری شکل می‌گیرد، ولی در مرحله دوم جهت تأمین معاش از طریق صنعت و بازرگانی صورت می‌گیرد، که جامعه اول به دو دسته: ۱- چادرنشینان (بدو) کوچ نشین؛ ۲- شهر نشینان (حضر) تقسیم می‌شود که هر کدام از این دو جامعه برای کمک به افراد در دستیابی به ابزار معاش و تأمین حمایت متقابل افراد جامعه از یکدیگر شکل گرفته است. اجتماع شهری در این میان به واسطه نیاز به تجملات و وسایل آسایش از پیچیدگیهای بیشتری برخوردار و در نتیجه پیشرفته‌تر است (۹/ص ۳۹۹)، ولی شهرها هم با همه توان مدنی‌شان دارای عمر محدودی بوده که با عمر حکومتها مرتبط است؛ چنانکه اگر عمر فرمانروایی حکومتی زیاد باشد، شاهد به وجود آمدن دهکده‌ها و دژها در آن دیار خواهیم بود و ساختن کاخهای وسیع و بیشمار در آن توسعه خواهد یافت و حدود شهر آنچنان گسترش می‌یابد که سرزمین‌های وسیعی را در بر می‌گیرد، مانند بغداد (۲/ص ۶۷۴). اما نکته مهمی که ابن‌خلدون به آن می‌پردازد، بحث توسعه انسانی است. او معتقد است که اگر در اطراف آن شهر در

است که عامه می‌گویند که هرگاه عمران و جمعیت شهرها نقصان پذیرد، روزی از آن سرزمین رخت برمی‌بندد، حتی مسیر چشمه‌ها در نتیجه چاه جویی و آبیاری پدید می‌آید که خود از کارهای انسانست..» (۲/ص ۷۵۷).

نورث نیز در بحث از انقلاب اقتصادی، بحث رشد جمعیت را مطرح می‌کند و معتقد است در این دوران جمعیت با نرخ بی سابقه‌ای رشد کرده، وسعت سکونت‌گاه‌ها نیز افزایش می‌یابد و به مرور، فعالیت‌های اقتصادی جدید جانشین کشاورزی می‌گردد و حتی برای اولین بار سازمان سیاسی پدیدار می‌شود، تجارت گسترش می‌یابد و شهرها توسعه پیدا می‌کنند و به دنبال آن طیفی از حقوق مالکیت که زیر بنای انواع گوناگون سازمان‌های اقتصادی است، پدیدار می‌شود، رشد اقتصادی قابل ملاحظه‌ای پدید می‌آید و بخشی از آن برای حمایت از جمعیت در حال رشد، و بخش دیگر برای ارتقای سطح عمومی زندگی مورد استفاده قرار می‌گیرد، ولی همان طور که ابن خلدون در علل سقوط جامعه شهری به تقسیم ناعادلانه ثروت اشاره می‌کند، نورث نیز می‌گوید: به دنبال این قضایا توزیع درآمد به شکلی جدی نابرابر شده، اختلافات عمیق بسیار زود آشکار می‌شوند. (۱۴/ص ۱۱۲) (و احتمالاً از همین زمان درگیری‌های طبقاتی شروع شده و در نتیجه جمعیت رو به کاهش می‌گذارد) ولی اگر صحبت ابن خلدون را صرفاً از منظر تفاوت شهر و روستا نگاه کنیم، این موارد از نگاه نورث این‌گونه می‌شود که بازارهای کوچک (روستا) که از آن تحت عنوان سوق نام می‌برد، دارای مشخصاتی هستند که با جوامع کوچک و غیر شهری ابن خلدون مشابهت فراوان دارد که عبارتند از: ۱- بالا بودن هزینه‌های اندازه‌گیری؛ ۲- تلاش مداوم برای جلب مشتری؛ به عبارتی، توسعه روابط مبادله مکرر با شرکای دیگر که البته در بهترین حالت ناقص است؛ ۳- چانه زنی گسترده تا سرحد امکان. نکته آن است که در {سوق} افراد به خرج دیگران در جستجوی سود هستند. در اصل نام این بازی بالا بردن هزینه‌های معاملاتی طرف دیگر بازی است. کسی پول در می‌آورد که نسبت به رقیب خود اطلاعات بیشتری داشته باشد، زیرا در سوقها شالوده‌های اساسی نهادهای

پایه‌گذاری می‌کند و پادشاهان بعدی این کار را ادامه می‌دهند تا به پایان برسد، ولی آیندگان چنین تصور می‌کنند که این کار توسط یک دولت انجام گرفته است (مانند سد مارب، یا شهر قرطاجنه)، در حالی که چنین نیست (همان). ولی نورث معتقد است که فشار جمعیت همیشه یک شمشیر دو دم بوده است، زیرا از یک طرف در نزاعهای داخلی و بین‌المللی و ایجاد بی ثباتی سیاسی، یک عامل اساسی به شمار می‌رود، ولی از سوی دیگر، موجب افزایش بهره‌وری و رشد اقتصادی پایدار نیز می‌باشد (۱۴/ص ۱۳۵). ولی به هر حال رشد جمعیت، عامل اصلی و زیر بنایی در شکل دهی الگوی نزاعها و تعديت‌ها بوده است (۱۴/ص ۱۳۶)؛ گرچه برخی مورخان هم هستند که اعتقاد دارند ساختن بناهای بزرگ در مصر و ایران به واسطه بیکار بودن انبوهی از جمعیت در مواقعی است که فعالیت کشاورزی به دلیل پایان یافتن فصل کاشت، متوقف شده است و از آنجا که این نیروی عظیم می‌تواند برای حکومت خطرناک باشد، لذا با به کارگیری آنان در ساختن معابد و کاخها می‌توان انرژی اضافی را مصرف نمود و خطر قیامهای داخلی را کاهش داد؛ هر چند استفاده از ابزار و وسایل پیشرفته نیز منافاتی با قضیه مطرحه ندارد.

ابن خلدون معتقد است شهرهای کوچک و کم جمعیت نسبت به شهرهای بزرگ دارای مشکلات بیشتری هستند، زیرا در این شهرها کار و تولید زیاد نیست و از طرف دیگر، ساکنان این شهرها همیشه از کم شدن مواد غذایی هراس داشته، در نتیجه بخش اعظم آنچه را تولید می‌کنند، در نزد خود احتکار می‌کنند که نتیجه این کار کمبود مواد غذایی در میان آنان و افزایش قیمت‌هاست و از آنجا که باید بهای باج و خراج حکومت و هزینه جمع آورندگان آن را نیز بپردازند، قیمت اجناس باز هم گرانتر می‌شود. به همین دلیل، مواد غذایی در چنین شهرهایی گرانتر از نواحی بادیه نشین خواهد شد (۲/ص ۷۲۰). وی یکی از مهمترین دلایل بی رونقی را کاهش جمعیت می‌داند و می‌گوید: «مگر نمی‌بینی در شهرستانهای کم جمعیت چگونه رزق به دست آمده تقلیل می‌یابد یا مردم فاقد آنها می‌شوند، زیرا کارهای انسانی در آن اجتماعات اندک می‌شود؟ ... بدین سبب

نهادهایی قابلیت انعطاف فراوان داشته، می‌توانند متناسب با شرایط در جهت منافع جامعه تغییر کنند، ولی در جوامعی که دیدگاه کلی ایدئولوژیک حاکم است و یا انحصار گسترده اقتصادی (سلطان) وجود دارد که مانع از ایجاد فرصت‌های جدید می‌شود، زوال اقتصادی و حتی سیاسی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. «گاهی سران دولت برای سلطان موجبات بازرگانی فراهم می‌کنند، به طمع آنکه اموال خراج را فزونی بخشند؛ چه می‌بینند بازرگانان سودها و بهره‌های بسیار بر می‌گیرند... در صورتیکه اشتباه بزرگی است و به این ترتیب آنان، از راه‌های گوناگون بر رعایا زیان می‌رسانند؛ چه نخستین زیان آن این است که کشاورزان و بازرگانان در خریدن چارپایان و کالاها دچار مضیقه می‌شوند و نمی‌توانند به آسانی وسایل خرید آنها را فراهم آورند، زیرا رعایا از لحاظ ثروت و مکنت در یک سطح هستند یا اندکی اختلاف دارند ... ولی هرگاه سلطان هم با آنهمه ثروت بیکران که از همه آنها توانگر تر است، در این‌گونه رقابتها شرکت می‌جوید؛ آن وقت کار به جایی می‌کشد که هیچ یک از رعایا نتواند کمترین نیامندیهای خود را به دست آورد و این امر موجب افسردگی و سیه روزگاری مردم می‌شود.» (۲/ ص ۵۴۰). این نظر یکی از بحث بر انگیزترین نظریات مطرح شده در حوزه دخالت دولت در بازار است، زیرا انحصارات دولتی و قدر چانه‌زنی بالای دولت موجب می‌گردد بنگاه‌های اقتصادی کوچک ورشکست شوند، چراکه انحصار کامل دولت نقطه مقابل رقابت کامل است که در آن فقط یک بنگاه بر بازار حاکم می‌گردد و این امر ستم بر مردم است که نتیجه آن ویرانی اجتماع و آبادانی است که عبارت از تباهی و تزلزل است و به دولت بر می‌گردد (۲/ ص ۵۶۰).

از نگاه نورث، پیوسته بین نیازهای مالی دولت و در میان تجار و شهروندان کنش و واکنش متقابل وجود دارد، بالاخص سیاست‌های دولت بر تکامل بازارهای سرمایه تأثیری اساسی و چشمگیر بر جای نهاد، زیرا هر چقدر که دولت نمی‌توانست به واسطه تعهداتش دارایی را توقیف کند یا به هر شکلی که مایل باشد، از نیروی قهری‌اش برای افزایش عدم اطمینان در مبادلات استفاده کند، به همان اندازه نهادهای مالی شکل می‌گرفتند و

قانونی و اجرایی قضایی به فراموشی سپرده شده و به همین دلیل نیز هیچ انگیزه‌ای برای تغییر سیستم وجود ندارد (۱۳/ ص ۱۹۳).

در مقابل، ابن‌خلدون بر وجود ثروت و نعمت در شهرهای بزرگ تأکید می‌کند و معتقد است وجود وسایل ناز و نعمت در این شهرها از ضروریات است و به واسطه مخارج گران هزینه زندگی در شهر، افراد بادیه نشین و بیابانی قادر به زندگی در شهرهای بزرگ نیستند، مگر آنان که ثروتی اندوخته‌اند.

او این نکته را مطرح می‌کند که در ساختن شهر باید مقاصد را در نظر گرفت، که از آن جمله است: رضای میل انسانی به تجمل و آسایش و امنیت. به میزانی که شهر بتواند این امیال را اقیاع کند، می‌تواند از جمعیت بیشتری برخوردار گردد، ولی در شهرهایی که تأسیس کنندگان آن از پیش بینی چنین امری غفلت کنند، چنین شهرهایی دوام و بقا نخواهند داشت. (۱۲/ ص ۲۶۹)، ولی در همان حال نباید از افراط در تجمل و رفاه نیز غفلت کرد.

انحصار طلبی دولت

نباید فراموش کنیم که بخش اعظم تاریخ اقتصادی بشر حکایت انسانهایی است که با قدرت چانه زنی نابرابر رفاه خود را به حداکثر می‌رسانند، و این امر تنها در شهر؛ یعنی جایی که بازارهای رقابتی کارآمد وجود دارد، امکان پذیر است، زیرا تنها در شهر و تمدن شهری است که به واسطه بازدهیهای صعودی و تراکم سرمایه جامعه به جلو رانده می‌شود و رشد می‌کند (۱۳/ ص ۲۱۰). با این تحلیل، اگر جامعه روستایی فقیر است، به این دلیل است که ساختارهای نهادی موجود در این جوامع مانع رشدشان می‌شود، حال اینکه آیا این ساختار نهادی از بیرون به آنها تحمیل شده و یا درون زاست و یا ترکیبی از هر دو را می‌طلبد که با مطالعه نظام مند نهادها در این گونه جوامع به آن پاسخ داده شود؛ ولی این نکته حتمی است که تا وقتی این ساختارها یا به واسطه ضربات خارجی و یا رشد داخلی شکسته نشود، اوضاع این‌گونه جوامع تغییر نخواهد کرد و در شهر مورد تأیید ابن‌خلدون، نهادهای مناسب برای حداکثر کردن ثروت پیش بینی شده‌اند. چنین

بشر را ارضا کرده، نام کالای اقتصادی پیدا نموده است. بنابراین، ارزش کالاهای ساخته شده رابطه مستقیم با میزان کار انجام شده دارد. این را به زبان ساده تئوری ارزش کار می‌گویند که امروز این نظریه را منسوب به آدام اسمیت دانسته، معتقدند با این نظریه انقلابی در زمینه نظریه پردازی اقتصادی صورت گرفته است، زیرا ریکاردو و کارل مارکس نیز آن را پذیرفته و دستگاه اقتصادی او را به کار گرفته‌اند، بویژه مارکس که آن را پایه نظریه ارزش اضافی خود قرار داده است (۵/ص ۱۷۱).

اما در این باره باید گفت که ابن خلدون پیشگام این نظریه بوده، در کتاب **مقدمه**، آشکارا تأکید می‌کند که هر نوع کالای اقتصادی که وجود دارد، در آن کار بشر نهفته است و در ادامه توضیح می‌دهد که خداوند می‌فرماید روزی را نزد خداوند بجویند و گاهی نیز وسیله روزی بدون کوشش و تلاش به دست می‌آید، مانند بارانهای سودمندی که برای زراعت می‌بارد، ولی به هر حال انسان برای به دست آوردن روزی باید تلاش کند و اگر به میزان ضرورت تلاش کند، روزی وسیله معاش او می‌گردد و اگر از اندازه ضرورت فزونی یابد، آن وقت منبع ثروت و تمول او به شمار می‌رود، و اگر بهره یا حاصلی که به دست می‌آید، در راه مصالح و نیازمندیهای خود خرج کند، چنین حاصلی را روزی و رزق می‌نامند (۲/ص ۷۵۴) و اگر صرفاً به جمع آوری ثروت پردازد و آن را در مصالح و نیازمندیهای خود به کار نبرد، چنین ثروتی رزق و روزی نیست، بلکه آن را کسب می‌نامند (همان/ص ۷۵۵)

از میان ثروتهایی که انسان کسب می‌کند، «اگر از جمله صنایع باشد، پس مایه سودی که به دست می‌آورد، **ارزش** کاری است که در آن انجام گرفته است و قصد انسان از به دست آوردن و اندوختن همان، «ارزش کار» است، زیرا در اینجا بجز کار چیز دیگری نیست و آن مقصود ذاتی برای اندوختن نیست. گاهی از صنایعی است که چیزهای دیگری هم در آنها هست، مانند نجاری و پارچه بافی که با آنها چوب و رشتن هم هست، ولی در آن دو کار افزوتتر است و بنا براین، ارزش آن؛ یعنی کار بیشتر است.» (۲/ص ۷۵۶) و از امام علی(ع) نقل می‌کند

بازارهای کارآمدتر سرمایه ایجاد می‌شدند و ممانعت از رفتار خود سرانه حکمرانان و توسعه قوانین غیر شخصی که به نحوی موفقیت آمیز، هم دولت و هم سازمانهای داوطلب را محدود می‌کرد، بخش مهمی از دگرگونی نهادی به شمار می‌آمدند،» (۱۳/ص ۲۰۲).

ابن خلدون در تحلیلی نهایی ضمن تأکید بر نقش اساسی دولت در تأمین کالاهای عمومی و تشریح اهمیت مخارج دولتی در تنظیم و تعادل و رونق اقتصادی و مخالفت با فعالیت مستقیم دولت به دلیل اصطکاک با منافع بخش خصوصی و ایجاد اختلال در روند طبیعی اقتصاد، بر رقابت آزاد تجاری در بازار تأکید نموده، از دولت می‌خواهد که به صورت یک دستگاه نظارتی در حوزه اقتصادی عمل کند. در این حالت، دولت تبدیل به ماشینی می‌شود که کارش باز توزیع ثروت و درآمد است (۱۳/ص ۱۸۱) و مطمئناً در چنین جوامعی ما شاهد انقلاب و یا بحران نخواهیم بود، زیرا دولت خود را موظف به هموار کردن مسیر تجارت از طریق ایجاد امنیت و ... می‌داند و بر این نکته نیز آگاهی دارد که «حتی در جوامعی که دولت وجود ندارد، تجارت وجود دارد.» (۱۳/ص ۹۶)

ابن خلدون و نظریه ارزش کار

از آنجا که هرچه مورد بهره‌برداری انسان قرار بگیرد، دارای ارزش واقعی است (این ارزش بالاتر از ارزش مبادله و پایین تر از ارزش انسانی است). بنابراین، برخی چیزها برای بقا و ادامه حیات لازم هستند، مانند: هوا، آب، غذا، نور و لباس که این موارد و موارد مشابه دارای ارزش کمالی هستند که نا محدود و مختلف هستند، اما ارزش واقعی نیز امری مطلق نیست، بلکه وابسته به زمان، مکان و کمالات انسان است، ولی ارزش مبادله کالا دارای دو شرط است: یکی ارزش واقعی و مالی و دیگری کمیابی. ارزش مبادله بر اساس حق مالکیت بر اشیا و به مقیاس مطلوبیت است و حد مطلوبیت بستگی به فراوان بودن و یا نبودن و یا میزان کار انجام شده برای آن کالا است. لذا نباید فراموش کنیم که هر کالای اقتصادی در آغاز صرفاً یکی از عناصر طبیعت بوده است و سپس با کار بشر به میز، نان، فرش و غیره تبدیل گردیده و چون نیازی از

بهای مواد ضروری، از قبیل اغذیه و نظایر آن ارزان می‌شود و بهای اجناس تفننی رو به گرانی می‌گذارد، و اگر جمعیت شهری تقلیل یابد، قضیه بر عکس خواهد بود. علت آن، این است که چون حبوبات از مواد غذایی ضروری است، برای تولید آن کوشش فراوانی می‌شود و نتیجه آن تولید مقدار زیاد مواد غذایی است که نسبت به میزان نیازمندیهای خاندانهای ساکن شهر نیز افزایش می‌یابد، و این امر موجب کاهش قیمتها خواهد شد.

ابن‌خلدون حتی پا را فراتر گذاشته، معتقد است اگر عواملی مانند احتکار و یا آسیبهای آسمانی نبود، شاید در نتیجه فراوانی آنها که نتیجه عمران و اجتماع حاصل می‌گردد، بدون شک « آنها را مفت و رایگان در دسترس مردم قرار می‌دادند» (۲/ ص ۷۱۸). به این ترتیب، به واسطه تولید این مواد نه تنها تورمی در کار نخواهد بود، بلکه به دلیل تقاضای ثابت برای این گونه تولیدات، قیمت‌ها کاهش هم پیدا می‌کند.

ولی درباره کالاهای تجملی شرایط به گونه دیگری است و از آنجا که همه مردم به آن نیاز ندارند، تولید آن نیز چندان فراوان نخواهد بود، ولی با توسعه زندگی شهری و رواج عادات و رسوم تجملی، این لوازم نیز به مرور زمان خواهان بیشتری پیدا می‌کند و در نتیجه مقدار کالاهای نسبت به طالبان آن زیادتر می‌شود، و از آنجا که این گونه کالاهای در زمره کالاهای اساسی محسوب نمی‌شوند، میزان آنها متناسب با نیاز رشد پیدا نمی‌کند و این امر موجب می‌گردد جویندگان برای به دست آوردن این نوع کالاهای هجوم آورند و توانگران و آسایش طلبان بهای آنها را بیش از اندازه گران می‌پردازند، زیرا بیش از دیگران به آنها نیازمند هستند و به این ترتیب قیمت این کالاهای افزایش می‌یابد. وی در تحلیلی نهایی علل گران شدن صنایع و مزد سازندگان آنها را در شهرهای بزرگ به سه دلیل می‌داند:

- ۱- افزایش نیاز به این کالاهای در شهر که نتیجه عمران و به مرحله توانگری رسیدن مردم است.
- ۲- عزیز شمردن پیشه‌وران و صنعتگران کار خویش را و خوار نساختن خود به دلیل سهولت معاش در شهر و ارزانی و فراوانی ارزاق.

که « قیمت هر کس چیزی است که آنرا نیکو انجام می‌دهد»؛ به این معنی که صنعت هر کس قیمت او را می‌رساند؛ یعنی ارزش هر کس کاری است که آنرا وسیله معاش خود می‌سازد (همان، ج ۲ ص ۷۹۸) و آدم اسمیت می‌نویسد: «... پول و کالای مزبور دارای ارزشی معادل مقدار معینی کار است که ما در برابر آنچه که فرض می‌کنیم، دارای مقدار ارزش مساوی است، مبادله می‌کنیم. کار قیمت نخستین بود؛ یعنی قدرت خرید ابتدایی که در ازای همه چیز پرداخت می‌شد...» (۱/ ص ۲۸). ابن‌خلدون در اینجا به این مطلب اشاره می‌کند که از آنجا که صنایعی مانند پارچه بافی و مانند آن از تکنولوژی پیشرفته تری برخوردارند و نیاز به دستگاه برای تبدیل کالای نیمه ساخته وجود دارد، لذا این کالاهای دارای ارزش بیشتری هستند. به نظر ابن‌خلدون تنها در شهر است که به واسطه جمعیت فراوان و وجود صنایع تولید افزایش پیدا کرده، نعمت رو به فراوانی می‌گذارد.

او در باره فعالیت‌های کشاورزی نیز معتقد است در قیمت این نوع کالاهای نیز باید ارزش کاری را که برای تولید آنها مصرف شده، در نظر گرفت، زیرا اگر کار نبود، فایده و مایه کسب آن به دست نمی‌آمد ... بنابراین، آشکار شد که کلیه یا بیشتر سودها و به دست آمده‌ها عبارت از ارزش کارهای انسانی است و ...» (۲/ ص ۷۵۶) او در اینجا معتقد است که ارزش کار در حبوبات و غلات روشن است، ولی زمانی که این مواد تبدیل به نان و یا مواد غذایی دیگر می‌گردند، ارزش کار و در نتیجه قیمت آنها مشخص نیست و برخی شرایط تابعی از عرضه و تقاضا می‌شوند.

علل تورم اقتصادی از نظر ابن‌خلدون

او در ابتدا کالاهای مورد نیاز مردم را به دو دسته تقسیم می‌کند. برخی که ضرور و لازمند، مانند مواد غذایی گندم و جو و نظایر آنها، چون باقلا و نخود و دانه خمر و دیگر حبوب، و مانند چاشنی‌های اغذیه مانند پیاز و سیر و غیره، و دسته دوم کالاهایی هستند، که در مرحله تفننی و کمالی هستند مانند: خورشها و میوه‌ها و انواع پوشیدنیها و اثاث و ابزار خانه و مرکوبها و دیگر اقسام ساختمانها و بناها. ابن‌خلدون معتقد است همراه با گسترش شهر

نامی از ابن خلدون نمی‌برند؛ مثلاً ارنست مندل معتقد است که قبل از کارل مارکس، او پایه گذار تئوری ارزش کار بوده است (۵/ ص ۱۷۲).

با توجه به مطالب گفته شده، ابن خلدون در تحلیل تأثیر عرضه و تقاضا در فصل هفتم به این پرسش که چرا متصدیان امور دینی و قضات، معلمان و خطبا ثروت فراوان به دست نمی‌آورند، می‌گوید دلیل آن این است که عموم مردم خود را به آن محتاج نمی‌بینند، پس پول زیادی هم برای آن خرج نمی‌کنند. «کسب و به دست آمده و نفع... عبارت از ارزش کارهای انسانی است و کارهای مزبور بر حسب نیاز مردم به آنها متفاوت است؛ چنانکه اگر در شمار کارهایی باشد که در اجتماع ضروری و مورد نیاز همگان است، آن وقت ارزش آنها بیشتر و نیاز مردم بدانها شدید خواهد بود، ولی صاحبان این گونه کالاهای دینی از هنرمندانی نیستند که عموم خلق ناچار به آنان محتاج باشند...» (۲/ ص ۷۷۸).

پول

ابن خلدون معتقد است خدای تعالی دو سنگ معدنی را که عبارت از زر و سیم است، برای قیمت هر محصول و ثروتی آفریده است و آنها اغلب ذخیره و مایه کسب جهانیان هستند و اگر هم در برخی از اوقات مواد دیگری بجز زر و سیم می‌اندوزند، باز هم به قصد به دست آوردن آن دو فلز است، زیرا هر ثروتی بجز زر و سیم در معرض نوسانهای بازار و رکود آن واقع می‌شود، ولی زر و سیم از این ماجرا دور هستند، بنا براین، زر و سیم اصل و اساس همه کسبها و به منزله مایه کسب و اندوخته است (۲/ ص ۷۵۶). سوداگران نیز میان اقتصاد خانوادگی و اقتصاد ملی تفاوتی نمی‌دیدند و معتقد بودند ثروت ملتها نیز مانند افراد باید بر اساس میزان و مقدار ذخایر فلزات گرانبهای آنان سنجیده شود، چرا که به گفته ویلیام پتی (W. Petty) «زر و سیم و گوهرهای گرانبها را می‌توان همه جا و همیشه ثروت واقعی به شمار آورد.» (۴/ ص ۱۱) و ژان بدن (Jean Bodin) هم در سال ۱۵۷۶ گفته بود: «ذخایر طلا و نقره ثروت هر کشور محسوب می‌شوند» و ماتیاس دو سن ژان (Mathias de Saint Jean) این ذخایر را «استوارترین ارکان

۳- فزونی توانگران و تجمل‌دوستان و نیاز فراوان آنان به اینکه دیگران را به خدمت خود گمارند و از مهارت صنعتگران در کارهای خود استفاده کنند و این امر موجب می‌گردد که به پیشه‌وران و صنعتگران مزدهای گزاف و بیش از ارزش حقیقی کار به آنها بپردازند و در نتیجه کارگران و هنرمندان و پیشه‌وران ارجمند می‌شوند و کارهای آنان گران می‌شود و در نتیجه این امر مخارج مردم شهر بیش از پیش افزایش می‌یابد (۲/ ص ۷۱۹).

ابن خلدون در نظریه فوق به هر دو دلیلی که موجب تورم شده است، توجه دارد: ۱- تورم فشار هزینه؛ ۲- تورم فشار تقاضا. او علت افزایش قیمت‌ها را هم به دلیل افزایش بیش از حد تقاضا و هم افزایش بهای عوامل تولید می‌داند و در این میان نظریه تأثیر عرضه و تقاضا در قیمت کالا را باید از مهمترین نظریات اقتصادی ابن خلدون دانست؛ نظریه‌ای که اقتصاد دانان کلاسیک در تعیین قیمت کالا به آن توجهی نمی‌کردند و قیمت یک کالا را بر اساس مجموع مزد، بهره، اجاره و حقوق پرداخت شده به کارگر، مالک و سرمایه دار محاسبه می‌کردند، تا اینکه اقتصاد دانان جدید مانند کینز پیدا شده، به نظریه مذکور ایراد گرفتند که باید در تعیین قیمت یک کالا عرضه و تقاضا را نیز در نظر داشت، زیرا به نظر کینز هرچه تولید می‌شود، به خودی خود بازار فروش به وجود می‌آورد و هر عرضه تقاضای خود را به همراه دارد، چون هر تولید کننده پیش از اینکه چیزی را تولید کند، ناگزیر درآمدی بین مزد بگیران و سرمایه‌داران و خودش زیر عنوان مزد و بهره و سود که همان قیمت فروش کالا است، توزیع می‌کند. در نتیجه، هر تولید کننده که کالا یا خدمات به بازار عرضه می‌کند، در عین حال درآمدی در جامعه توزیع می‌کند که به وسیله آن گیرندگان درآمد می‌توانند آن کالا یا خدمات را بخرند. لذا در حالت طبیعی قیمت‌ها تعادل خواهد داشت، ولی اگر به دلیلی وضع بازار به هم بخورد و عرضه و تقاضا دچار مشکل شوند قیمت‌ها تغییر خواهد کرد (۸/ ص ۳۲۸). به احتمال زیاد، بسیاری از اقتصاد دانان اروپایی همان‌طور که با نظریات فلسفه تاریخ ابن خلدون آشنا بوده‌اند، با نظریات اقتصادی نامبرده نیز بیگانه نبوده‌اند، ولی بجز معدودی از آنان که در مقدمه گنابادی ذکر شده، الباقی

قوام و ثبات هر ملک و ملتی» می‌دانست (۴/ ص ۱۲). ابن‌خلدون معتقد بود ثروت از طریق بازرگانی افزوده خواهد شد و ذخیره طلا و نقره اگر به صورت کنز درآمد، به کار گرفته نشوند، امری مذموم و بر خلاف دستور صریح قرآن است. وی مؤکداً با ذخیره طلا و نقره مخالفت می‌کند و معتقد است که ذخیره پول توسط دولت موجب کند شدن جریان اقتصاد و رکود اقتصادی جامعه می‌گردد و این امر موجب کاهش مالیات‌های دریافتی دولت از جامعه گردیده، همچنانکه مخارج دولت کاهش می‌یابد، مخارج دیگر جامعه نیز به تبع آن کاهش یافته، موجب رکود اقتصادی بیش از پیش خواهد شد (مقدمه / ص ۵۵۱).

او درباره توسعه بازرگانی و افزایش ثروت در فصل نهم به صورت مفصل توضیح می‌دهد و بر کسب درآمد از طریق بازرگانی تأکید دارد؛ مطلبی که بشدت مورد علاقه اقتصاد دانان مرکانتی لیسیم بود. او در تعریف بازرگانی می‌گوید: بازرگانی کوشیدن در راه کسب و سود به وسیله بهره‌ور ساختن مال است از راه خریدن کالا به بهای ارزان و فروختن آن به بهای گران، و کالا هرچه باشد، تفاوتی ندارد؛ مهم آن است که سود در پی داشته باشد (۲/ ص ۷۵۶).

ابن‌خلدون بازرگانی را نیز در دو کلمه تعریف می‌کند: «خریدن جنس به‌هنگام ارزانی و فروختن آن به هنگام گران شدن» (همان). لویی بدن نیز وقتی در باره عقاید مکتب سوداگران قرن هفدهم صحبت می‌کند، می‌نویسد: «تمایل غیر قابل انعطاف کشور حاکم این بود که ارزان بخرد و گران بفروشد و هنگامی که بازار داخلی آن برای جذب محصولات مستعمراتی کفایت نداشت، در مقام تحدید تولیدات بر می‌آمد... در تمام موارد کوشش دست‌اندرکاران این سیاست متوجه صرفه‌جویی در مصرف پول... بود» (۴/ ص ۳۳).

به هر حال، با اتخاذ چنین سیاستی، دولت‌های اسپانیا، فرانسه و بویژه انگلستان، با دارا بودن بیشترین ذخایر طلا و نقره جهان و داشتن موازنه مثبت اقتصادی، به قدرتهای بزرگ اقتصادی جهان تبدیل شدند، و علی‌رغم انتقاداتی که به نظریات سوداگران می‌شود، در روزگار امروز نیز، بسیاری از دولتها به خاطر موازنه مثبت

بازرگانی خارجی، بر فزونی صادرات بر واردات تأکید نموده، تلاش می‌کنند از طریق تدابیری مانند جایزه صادرات، تقلیل کرایه حمل و نقل کالاهای صادراتی و اعتبارات بانک فوق‌العاده صادرات خود را افزایش دهند و از طریق افزایش حقوق گمرکی و تحمیلات بر واردات و یا سهمیه بندی واردات مملکت را محدود کنند (۴/ ص ۳۹). در مجموع، وظیفه‌ای که ابن‌خلدون برای پول قایل می‌شود، این است که آن‌را واسطه میان مبادلات، معیار ارزش و وسیله ذخیره ارزش دانسته، به این ترتیب نقشی خنثی برای پول قایل است و برای آن نقش مستقیمی در تعیین سطح عمومی قیمت‌ها قایل نیست (۳/ ص ۱۱۳). به هر حال، نباید فراموش کنیم که تجزیه و تحلیل‌های اقتصادی ابن‌خلدون بر پایه اخلاق و مذهب صورت می‌گیرد، ولی از قرن پانزدهم و شانزدهم ماهیت تفکر اقتصادی تغییر کرد و علاقه‌مندی به پول و ثروت، جایگزین بی‌علاقگی به مادیات شد؛ چیزی که بخوبی در عقاید مرکانتی لیست‌ها قابل رؤیت است (۸/ ص ۳).

مالکیت زمین و زمینداری

ابن‌خلدون درباره مالکیت زمین معتقد است که مردم در شهرهای بزرگ و کوچک قادر نیستند در دوره زمانی کوتاهی صاحب اراضی و املاک فراوان گردند، لذا زمیندار بزرگ شدن بتدریج و یا از راه ارث بردن از نیاکان خود ممکن است، و راه دیگری که منجر به داشتن زمینهای وسیع می‌گردد، در پایان دوران یک دولت و آغاز دولت دیگری اتفاق می‌افتد، زیرا به واسطه از میان رفتن نیروی نگرهبانی و لشگری در دولت در حال سقوط، بازار خریداران زمین کساد می‌شود، قیمت املاک نقصان یافته و افراد در مقابل مبلغ اندکی، قادرند املاک گرانبهایی را به دست آورند، و در زمانی که شهر با یک حکومت جدید، جوانی از سر بگیرد، دوباره ثروتمندان به خرید زمینهای زراعی علاقه نشان می‌دهند و قیمت املاک بالا می‌رود و در این زمان مالک املاک‌های خریداری شده در زمان رکود، از توانگرترین مردم شهر محسوب می‌شود (۲/ ص ۷۲۷)؛ هر چند در همان حال تأکید می‌کند که این ثروت تنها تأمین کننده نیازهای ضروری این خاندانها بوده، نمی‌تواند هزینه‌های تجمل‌خواهی آنان را تأمین

کشورهایی مانند جمهوری ماری و یا جزیره انگلستان که از خاک وسیع و یا منابع فراوان طبیعی برخوردار نبودند، بنا را بر اقتصادی تجاری گذاشته، به تجارت در دریا و خشکی پرداختند و در نتیجه به قدرتهای بزرگ اقتصادی تبدیل شدند، و برعکس، آنان که صرفاً به تولید کالاهای کشاورزی و دامداری پرداختند، بدون اینکه از آن برای کسب سرمایه به منظور تجارت استفاده کنند، عاقبتی جز عقب ماندگی نصیب آنان نشد. نمونه دیگر آن دریانوردان ایتالیایی، پرتغالی، اسپانیایی و انگلیسی هستند. اینان زمانی که با بسته شدن راه تجاری شرق توسط عثمانی روبه رو شدند، برای ادامه حیات اقتصادی خود به تجارت دریایی روی آوردند و موفق شدند در سایه این تجارت و یافتن راهها و سرزمینهای تازه و با کاهش هزینه حمل و نقل، به ثروتهای افسانه‌ای دست یابند و به قدرتهای جهانی تبدیل شوند؛ و این همان توصیه‌ای است که ابن خلدون برای بسیاری از کشورهای اسلامی دارد؛ یعنی خرید کالا از هندوستان و چین و بردن آن به سرزمینهای فرنگیان و به دست آوردن سودهای فراوان و از دید نهادگرایان نیز موجودی سرمایه که تعیین کننده تولید است، تابعی از ذخایر سرمایه‌های مادی، سرمایه‌های انسانی، منابع طبیعی، فناوری و دانش است. پیشینه‌سازی (تولید برای بازار، نه برای مصرف) ایجاب می‌کند که سرمایه‌گذاری در آن بخش از موجودی سرمایه انجام شود که بالاترین نرخ بازدهی را دارد و در عربستان با توجه به بازدهی اندک تولید کشاورزی، بهترین کار برای افزایش ثروت، سرمایه‌گذاری بر تجارت است (۱۴/ص ۱۶).

علل رشد صنایع

او مبنای اصلی رشد صنایع را نیاز مردم می‌داند و معتقد است هر گاه ترقیات شهری به انحطاط مبدل شود، و تجمل خواهی و ثروت در آن نقصان پذیرد، در این صورت صنایعی که از لوازم تجمل خواهی به شمار می‌روند، نابود خواهند شد و در چنین شرایطی کسانی که از راه صنایع معاش خود را تأمین می‌کنند، یا به محل دیگری می‌گریزند و یا می‌میرند و از آنها جانشینی هم باقی نمی‌ماند که از این جمله است، صنایعی مانند نقاشی،

نماید، ولی اگر در مواردی خاص نیز زمین به واسطه گرانی محصولات در شهر از ارزش فراوانی برخوردار شود، در این صورت، والیان و حکام به هر طریقی که شده است اقدام به خارج کردن زمین از دست صاحبان آن می‌کنند که در این صورت زینها و بدبختیهای بزرگی عاید صاحب زمین می‌گردد (۲/ص ۷۲۸).

در این صورت ابن خلدون به ثروتمندان توصیه می‌کند برای حفظ ثروت خود از غارت حکام ستمگر، یا باید خود دارای نگهبانانی باشند تا از ثروت آنها حراست کند و یا به صاحب جاهی از نزدیکان پادشاه متکی باشند و یا اینکه کوشش کنند خود در بارگاه سلطان پایگاهی به دست آورند که سلطان از او حمایت کند و در غیر این صورت، ثروت او به هر ترتیب که شده از دست او خارج خواهد شد و از نظر او هیچ کس نباید به عدالت حکومتها امیدی داشته باشد، زیرا بر اساس حدیثی که از پیامبر اسلام (ص) می‌آورد: خلافت پس از من سی سال خواهد بود، آنگاه خلافت به پادشاهی ستمگرانه‌ای باز خواهد گشت (۲/ص ۷۲۹). ولی در هر حال او اعتقاد راسخ دارد که با تکیه بر کشاورزی، عمران و تمدن از شکل ساده خود خارج نخواهد شد و کشاورزی را وسیله معاش ده‌نشینان مستضعف و بادیه نشینان سلامت طلب می‌داند و تأکید می‌کند هیچ شهر نشین اهل تجملی آن‌را پیشه و شغل خود قرار نمی‌دهد، زیرا آنان که به فلاحت می‌پردازند، قرین مذلت و خواری‌اند. وی می‌گوید پیامبر (ص) هنگامی که که گاو آهنی در خانه برخی از انصار دید، فرمود: این ابزار داخل خانه هیچ قومی نمی‌شود، جز آنکه همراه خود ذلت و خواری داخل آن خانه می‌کند، زیرا کار کشاورزی به باج و خراج دادن منتهی می‌گردد (۲/ص ۷۸۰). ابن خلدون گرچه دارایی ملکی را به لحاظ سیاسی و قدرت دارای اهمیت می‌داند. ولی به لحاظ اقتصادی سرمایه‌گذاری ارضی را در درجه دوم اهمیت می‌داند، (۷/ص ۵۶) و بویژه در سرزمینهایی مانند عربستان که بی مهوری طبیعت و سختی معاش وجود دارد، تکیه کردن بر کشاورزی امری غلط بود و این اقوام می‌توانستند از طریق تجارت اقتصادی مایحتاج خویش را از تمام نقاط زمین به دست آورند. (۱۰/ص ۶۰۷) و این با آنچه بعدها تاریخ نشان داد بخوبی سازگار است.

انحطاط و انقراض تمدن با اینکه صنایع به کلی نابود می‌گردد، اما در بین آن ملت، متد و فن آن باقی می‌ماند که ملکه مردم شده است و به همین دلیل است که شهرهای کهن که در آنها تمدن توسعه یافته است، اگر تمدن و جمعیت آنها نیز نقصان پذیرد و دچار عقب ماندگی شوند، باز هم آثاری از صنایع دوران عمران در آنها باقی می‌ماند، در حالی که چنین وضعی را در شهرهای نوین می‌بینیم، زیرا در آنها انباشتگی تجربه هنوز صورت نگرفته است (۲/ ص ۷۹۵).

ملاحظه می‌گردد که چگونه این محقق بزرگ به بحث تخصص و اهمیت آن در جوامع متمدن پرداخته، با توجه به محدودیتهای انسان (عمر و عقل)، بر تجربه تأکید می‌کند، زیرا بخوبی به این امر واقف بوده است که تخصص به دنبال خود افزایش مهارت، تقسیم کار، کاهش هزینه‌ها و کاهش قیمت‌ها را در پی دارد و باعث افزایش تولید با هزینه پایین و در نهایت، اختراعات جدید در حوزه صنعت می‌گردد. در همان حال، نورث نیز تأکید فراوان بر دانش فنی داشته، معتقد است در دنیایی که هزینه‌های معاملاتی صفر است، افزایش ذخیره معلومات و کاربردهای آن (هم سرمایه فیزیکی و هم سرمایه‌های انسانی) کلیدی است که درهای رفاه بالقوه اجتماعی را بر روی ما می‌گشاید (۱۳/ ص ۲۰۸) و از آن مهمتر رابطه بین دانش محض و دانش کاربردی است که ابن‌خلدون از آن به عنوان «ملکه شدن» یاد می‌کند و نورث نیز همین تبدیل دانش محض به کاربردی را عامل تحول اروپا دانسته، می‌گوید: «دانش محض پیش شرط دانش کاربردی است، مع‌الوصف توسعه دانشهای کاربردی نیز سرچشمه اصلی دانش محض بوده است (۱۳/ ص ۱۲۵).

به عقیده ابن‌خلدون سه امر موجب شیوع و توسعه تکنیک و صنعت می‌گردد:

- ۱- همجواری: همسایگی یک ملت آگاه یا یک ملت صنعتگر ممکن است موجب اشاعه صنعت در کشور اولی شود؛
- ۲- انتخاب و تبعیت: پیروی از روشها و سبکهای فنی و تکنیکی ملت‌هایی که پیشرفتی در صنعت حاصل کرده‌اند. مانند تقلید تونس‌ها از مصریان؛

ریخته‌گری، زرگری، نویسندگی، استنساخ کتاب، و دیگر کسانی که لوازم تجملی می‌سازند (۲/ ص ۷۹۹). وی در این میان به دو نکته اساسی اشاره می‌کند: یکی نیاز جامعه و دوم حمایت دولت را موجب رشد صنایع می‌داند و تأکید می‌کند که تا هنگامی که دولت طالب صنعتی نباشد، صرف تقاضای مردم نمی‌تواند رواج پیدا کند و رونق گیرد، زیرا دولت بزرگترین بازار به شمار می‌رود (۲/ ص ۷۹۹).

این همان است که نظریه پردازان نهادگرا در قرن بیستم به عنوان نظریه جدید در اقتصاد کلان مطرح کرده، بر آن تأکید کردند که مسایل اقتصاد هرگز حل نخواهد شد، مگر آنکه متخصصان میزان تأثیر تصمیماتی را که در مراحل سیاسی گرفته می‌شود و شدیداً بر کارکرد اقتصادی تأثیر می‌گذارد، مشخص کنند؛ مطلبی که امروزه با عنوان اقتصاد سیاسی مورد مطالعه قرار می‌گیرد (۱۳/ ص ۱۷۶).

ابن‌خلدون ارتباط رشد صنایع و نوع حکومت را با مثالی روشن می‌کند و می‌گوید که تازیان از همه مردم به صنایع دورترند؛ زیرا از اجتماع شهرنشینی و تمدن که انسان را به صنایع جلب می‌کند، دورترند. در عوض برخی ملت‌های مسیحی ساکن در ساحل دریای روم، ایرانیان، نبطیان، قبطیان، بنی اسرائیل، یونانیان و رومیان که در طی قرون دارای سلطنت و تمدن بوده‌اند، صنایع در میان آنان رونق و توسعه پیدا کرده است (۲/ ص ۸۰۱) اما از ویژگیهای تمدن، تخصصی شدن مهارتها و استعدادهاست، زیرا نمونه‌های موجود گواه بر آن است که کمتر صنعتگری را می‌توان پیدا کرد که بتواند در دو رشته هنری دارای مهارت یکسان باشد و این امر را حتی بر صاحبان دانش هم صادق دانسته، می‌گوید: «دانشمندی که برای او ملکه یکی از دانشها در نهایت خوبی و استواری حاصل آید، کمتر ممکن است به همان نسبت در دانش دیگری استاد شود و ملکه آن را بخوبی و استواری فرا گیرد، بلکه اگر در صدد آموختن آن برآید، فرو خواهد ماند، مگر در موارد بسیار نادر» (۲/ ص ۸۰۲). او این تخصص را نتیجه تکرار و تمرین؛ یعنی تجربه می‌داند؛ تجربه‌ای که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و این امر تا انقراض تمدن ادامه پیدا می‌کند و حتی بعد از

اما مرحله دوم، گسترش بازار، مستلزم تولیدکنندگانی است که متخصص تر باشند، و از نتایج صرفه‌های اقتصادی آغازین، سازمانهایی است که به صورت سلسله مراتبی با کارگزاران تمام وقت در یک مکان مرکزی یا به شکل یک جریان زنجیر وار تولید می‌کنند، شهرکها شکل می‌گیرند و توزیع جمعیت به طرف شهری شدن حرکت می‌کند.

اما آخرین مرحله؛ یعنی مرحله مدرن که به زعم نورث و روستو در جوامع غربی مشاهده می‌شود، تخصص افزایش می‌یابد، کشاورزی درصد ناچیزی از نیروی کار را به خود اختصاص می‌دهد و اقتصادها با بازارهای پهن‌تر در سطح ملی و بین‌المللی مشخص می‌شوند. صرفه‌های اقتصادی نسبت به مقیاس مستلزم سازمانهایی به مقیاس گسترده است که در زمینه‌های تولید صنعتی و تولید کشاورزی فعالیت می‌کنند (۱۳/ص ۱۸۶).

ظاهراً جامعه مورد تأیید ابن خلدون نیز به لحاظ اقتصادی دقیقاً چنین شرایطی را تجربه نموده، در اوج خود به جامعه مرحله سوم نورث صعود خواهد کرد. در جامعه مدرن ابن خلدون (شهر)، همانقدر بر تخصص تأکید می‌شود که در جامعه مدرن نورث، و ابن خلدون ایجاد تخصص را نتیجه تکرار و تمرین می‌داند و حتی آن را عاملی می‌داند برای حفظ و حراست از تمدن بشری، بویژه اینکه تخصص به دنبال خود افزایش مهارت، تقسیم کار، کاهش هزینه‌ها و کاهش قیمت‌ها را در پی دارد.

او نظریه ارزش کار را قبل از بسیاری از نظریه پردازان غربی مطرح و آن را تجزیه و تحلیل می‌کند.

منابع و مأخذ

۱. آدام اسمیت: **ثروت ملل**، ترجمه سیروس ابراهیم زاده، تهران، پیام، ۱۳۵۷.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمان: **مقدمه**، ترجمه محمد پروین گنابادی، ۲ج، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۵.

۳- مهاجرت: مهاجرت قومی صنعتگر به کشورهای دیگر موجب توسعه صنعت در کشور میزبان می‌شود (۶/ص ۲۰۰)

نتیجه

نظریات ابن خلدون در حوزه عمل اقتصادی موارد زیادی را در بر می‌گیرد، از جمله اینکه حدود دخالت دولت در اقتصاد و اخذ مالیاتها را به صورت جامع بررسی نموده، تلاش می‌کند نظری واقع بینانه ارائه نماید که صرفاً به افزایش میزان ذخایر زر و سیم خلاصه نمی‌شود و با توجه به نگاه اخلاقی و مذهبی او به اقتصاد، عدالت محور بوده، ضمن حفظ اقتدار دولت در حوزه سیاسی، با دخالت این نهاد در فعالیتهای مستقیم اقتصادی مخالفت می‌کند، زیرا وجود یک بخش خصوصی قوی، متخصص و کارآمد انجام کارهای اقتصادی بزرگ را ممکن می‌سازد.

از نظر او، بخش خصوصی مهمترین منبع سرمایه گذاری داخلی و خارجی است و بهترین تولید کننده ثروت و ایجاد کننده اشتغال و تولید و گسترش تکنولوژی است. به همین جهت، از دولت می‌خواهد که صرفاً با ایجاد محیطی امن برای سرمایه گذاری، انجام معاملات را تضمین نماید، ولی در همان حال معتقد است که سرمایه‌گذاری‌های کلان در حوزه خدمات عمومی از عهده بخش خصوصی خارج است و در این موارد دولت باید اقدامات لازم را به عمل آورد. او معتقد است که گرفتن مالیات کم، در دراز مدت برای دولت درآمد سرشاری را به ارمغان می‌آورد، لذا به دولتها توصیه می‌کند از تحمیل مالیات سنگین بر مردم پرهیز کنند. نورث نیز سه مرحله تکامل اقتصادی را مطرح کرده، معتقد است که مبادله محلی در یک روستا یا مبادله ساده در جوامعی که از راه شکار و یا جمع آوری گیاهان خوراکی زندگی می‌کنند، دارای ویژگی‌هایی است که عبارتند از: زمینه تخصصی بسیار ابتدایی، اقتصاد بسته و خانوادگی. گسترش تجارت به خارج از دهکده موجب می‌شود که تخصص اندکی افزایش یابد. در نتیجه، تجارت تخصصی شده، طرفین مبادله موقتاً گرد هم جمع می‌شوند، مانند بازارهای مکاره، افزایش تخصص بر حسب مناطق جغرافیایی و همچنین بعضی تخصص‌های شغلی.

۱۶. ویل و آریل دورانت: **درآمدی بر تاریخ تمدن**، ترجمه احمد بطحایی خشایار دیهیمی، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵.
۳. اخوان، حمید: **بررسی آرای اقتصادی ابن‌خلدون و مقایسه با آرای آدام اسمیت**، سازمان مدیریت و برنامه ریزی قم، ۱۳۷۹.
۴. بدن، لوئی: **تاریخ عقاید اقتصادی**، ترجمه هوشنگ نهبانندی، چاپ پنجم، تهران انتشارات مروارید، تهران، ۲۵۳۶.
۵. توانایان فرد، حسن: **مقدمه‌ای بر علم اقتصاد، تهران**، کانون نشر و پژوهش‌های اسلامی، بی تا.
۶. رادمش، عزت‌الله: **کلیات عقاید ابن‌خلدون**، انتشارات قلم، تهران، ۱۳۵۷.
۷. رودنسون، ماکسیم: **اسلام و سرمایه‌داری**، ترجمه محسن ثلاثی، انتشارات کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸.
۸. قدیری اصلی، باقر: **سیر اندیشه اقتصادی**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
۹. لمبتون. ان. کی. اس: **دولت و حکومت در اسلام**، ترجمه محمد مهدی فقیهی، چاپ سوم، انتشارات تبیان، تهران، ۱۳۸۵.
۱۰. منتسکیو، **روح القوانین**، ج ۱، ترجمه و نگارش علی اکبر مهتدی، ج ۹، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۰.
۱۱. موسکا، گائتا و گاستون بوتو: **تاریخ عقاید و مکتبهای سیاسی**، ترجمه حسین شهیدزاده، تهران انتشارات مروارید، ۱۳۶۳.
۱۲. مهدی، محسن: **فلسفه تاریخ ابن‌خلدون**، ترجمه مجید مسعودی، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۳، تهران، ۱۳۷۳.
۱۳. نورث، سی، داگلاس: **نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی**، ترجمه محمد رضا معینی، انتشارات سازمان برنامه و بودجه، تهران، ۱۳۷۷.
۱۴. _____: **ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی**، ترجمه غلامرضا آزاد (ارمکی) نشر نی، تهران، ۱۳۷۹.
۱۵. ویل دورانت: **تاریخ تمدن (عصر ایمان)**، جلد، ابوالقاسم طاهری، ج ۱، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷ ج ۴ بخش دوم.